

## Determination of Lifestyle in Light of Criminal Policy Strategies

**Jahanbakhsh Harati**

PhD in Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University (Central), Tehran, Iran.

**Mehrdad Rayijian  
Asli\***

Assistant Professor in Criminal Law and Criminology, The organization for Researching and Composing University Textbooks in the Islamic and Human Sciences (SAMT), Tehran, Iran.

### Abstract

Determination of lifestyle is a natural right of every person, but absolute freedom in how to live causes the norms to be broken and the values of society to be trampled on. In liberal societies, too, such a choice is a fundamental right of individuals and a natural right; Of course, as long as it does not lead to violation of the rights of others or disturbance of order. Otherwise, the government justifies its interference in the freedoms of individuals on the principle of harm. In other non-liberal societies, the government severely restricts freedom of choice of lifestyle and deprives the right to “how to live” Ideologically. This expansion and contraction in choice are influenced by different criminal policy strategies. The result of this descriptive-analytical research is that what can be desirable in today's open and pluralistic societies and in order to protect and guarantee the rights and freedoms of individuals, is the existence of a criminal policy with a minimalist and regressive strategy. It is only in light of such a strategy that “social justice” is established, and all individuals find a constructive presence in various areas of social life.

**Keywords:** Lifestyle, Freedom, Criminal Policy, Ideology, Justice.

---

\* Corresponding Author: [mehrdad.rayejian@gmail.com](mailto:mehrdad.rayejian@gmail.com)




## انتخاب سبک زندگی در پرتو راهبردهای سیاست جنایی

دکتری تخصصی حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ایران.

جهانبخش هراتی 

استادیار عضو هیئت علمی گروه حقوق و فقه پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران، ایران

مهرداد رایجیان اصلی \*

### چکیده

انتخاب سبک زندگی حق طبیعی هر شخصی است، اما مطلق آزادی در چگونگی زیستن باعث هنجارشکنی و پشت پا زدن به ارزش‌های جامعه می‌گردد. در جوامع لیبرال چنین انتخابی حق بنیادین افراد و جزء حقوق طبیعی است، البته مادامی که نقض حقوق دیگران یا اخلاق در نظم را در پی نداشته باشد، در غیر این صورت، دولت بنا بر اصل ضرر، مداخله خود را در آزادی‌های افراد توجیه می‌کند. در جوامع غیر لیبرال، حکومت به لحاظ ایدئولوژی گرای، آزادی در انتخاب سبک زندگی را به شدت محدود کرده و حق «چگونه زیستن» را سلب می‌نماید. این قبض و بسط در انتخاب، متأثر از راهبردهای متفاوت سیاست جنایی است. برآمد این پژوهش توصیفی-تحلیلی این است که آنچه می‌تواند مطلوب جوامع باز و متکثر امروزی و در راستای حمایت و تضمین حقوق و آزادی افراد باشد، وجود سیاست جنایی با راهبردی حداقل‌محور و پس‌رونده است. تنها در پرتو چنین راهبردی است که «عدالت اجتماعی» محقق شده و همه افراد و گروه‌ها، با هر نوع سبکی از زندگی، ضمن حفظ هویت واقعی خود، مادامی که در تعارض با حقوق دیگران و نظم عمومی قرار نگرفته‌اند، در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی حضوری سازنده پیدا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: سبک زندگی، آزادی، سیاست جنایی، ایدئولوژی، عدالت.

## مقدمه

آزادی در ابعاد مختلف آن از جمله انتخاب سبک زندگی حق طبیعی هر انسانی است، به گونه‌ای که بسیاری از اندیشمندان معاصر علم حقوق حق بر چگونه زیستن را از جمله حقوق مربوط به شخصیت و حقوق عمومی و در ردیف حقوق طراز اول و بنیادین بشر مثل آزادی بیان و ... دانسته (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ج ۳: ۲۴۹) و حتی عده‌ای دیگر تا بدانجا پیش رفته‌اند که «متفاوت زیستن از دیگران» را نه تنها حق بلکه کامل‌ترین حق از حقوق بشری می‌دانند (آنسل، ۱۳۹۵: ۱۲۵). زیرا مبنای چنین حقی عقل و خرد انسان است که امروزه به شکل اسناد و توصیه‌نامه‌های حقوق بشری در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تصویب و اجراء می‌شوند. از سوی دیگر، اعتقاد به مطلق آزادی، نتیجه‌ای جزء هرج و مرج و تعرض به حقوق دیگران ندارد؛ پس سؤالی که مطرح می‌شود این است که قلمرو این آزادی در چگونه زیستن و چگونه رفتار کردن تا کجاست؟ آیا افراد حق دارند آن گونه که میل دارند بدون توجه به حقوق دیگران و نظم عمومی رفتار نمایند و زندگی کنند؟ یا اینکه در چگونه زیستن و رفتار کردن محدودیتی وجود دارد؟

بی‌تردید پاسخ به چنین پرسشی از منظر علوم اجتماعی مانند حقوق کیفری، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... فرق می‌کند. در این پژوهش سعی شده است که پاسخ بدین پرسش از دیدگاه سیاست جنایی با شیوه‌ای تحلیلی-توصیفی بررسی شود. آنچه مسلم است اینکه قبض و بسط آزادی فردی، حریم خصوصی، تنوع و قلمرو سبک‌های زندگی در همه‌ا ادوار و جوامع انسانی یکسان نیستند. هر جامعه‌ای بسته به ارزش‌ها، اعتقادات و باورهای مشترک، قلمرو چگونه بودن را مشخص می‌کند. از نظر علم سیاست، اینکه افراد تا چه میزان می‌توانند حدود نظام ارزشی جامعه خود را بر خلاف سایرین درنوردند و سبک خاصی از زندگی را به نمایش بگذارند و اینکه تا چه حد انسان‌ها به هم‌نوایی با عرف و ارزش‌های جامعه مکلف می‌شوند، بسته به راهبرد سیاست جنایی دارد.

سیاست جنایی در چارچوب یک راهبرد کلی در واقع جزئی از سیاست اجتماعی یک دولت معین یا مجموعه‌ای از دولت‌هاست و به سه روش تقنینی، قضایی و مشارکتی اعمال و اجراء

می‌گردد و به شدت متأثر از ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری سیاسی است، زیرا شکل‌گیری اولیه نظام برنامه‌ریزی جنایی منوط به وجود گونه‌های ایدئولوژی سیاسی در یک جامعه معین است؛ پس رابطه روشنی میان ایدئولوژی و سیاستگذاری جنایی در قبال چگونه زیستن وجود دارد. پیش‌روی (مداخله حداکثری) و پس‌روی (مداخله حداقلی) یا به عبارت بهتر، راهبرد سیاست جنایی در مورد نحوه زیست انسان‌ها بدین بستگی دارد که متأثر از کدام ایدئولوژی سیاسی مبنای معنی «لیبرالیسم=آزادی»، «سوسیالیسم=برابری» و «توتالیتریسم=قدرت» باشد؛ چراکه راهبرد سیاست جنایی با توجه به رویکردش، به سه مقوله آزادی، برابری و قدرت و به انواع گوناگونی و یا به مدل‌های متفاوتی تقسیم می‌شود.

### ۱. راهبرد پیش‌رونده سیاست جنایی

در اواخر قرن هجدهم، متأثر از آموزه‌های مکتب حقوق فطری و صنعتی شدن اروپا، جامعه سنتی تبدیل به جامعه‌ای مدرن شد. با مدرن شدن جامعه، سنت و دین به منزله پشتیبانان امنیت فردی فروریختند و امکان نقد و تحلیل و انتخاب راه‌های گوناگون و شیوه‌های غیرمتعارف زندگی هم فراهم شد. این دگرگونی‌ها در جامعه سنتی تا بدانجا پیش رفت که بر اثر فشارهای تمدنی، به گسیختگی تمایل پیدا کرد. در چنین شرایطی از گسیختگی و بی‌قیدوبندی و بی‌اعتنایی به ارزش‌ها، جامعه از آزاداندیشی<sup>۱</sup> به جزم‌اندیشی<sup>۲</sup> و از آزادی به امنیت پناه برد. ریشه‌گرایی به سیاست جنایی پیش‌رونده و مداخله‌گر در حوزه حقوق و آزادی‌های فردی نیز همین است، یعنی سامان دادن به آشفتگی پیش‌آمده به عنوان تنها آرمان جامعه و بازگشت به امنیت از دست‌رفته از طریق ابزار کیفری و استفاده از قوه قاهره دولت.

آرمان‌گرایی و واپس‌گرایی، یعنی گریز به دامان امن سنت‌های گذشته و جستجوی مدینه فاضله در آینده، هر دو از یک جنس هستند. هر دو برای ریشه‌کن کردن اندیشه آزاد، به سیاست جنایی پیش‌رونده متوسل می‌شوند. هر دو ضد دگرگونی و دگرزیستی و خواهان جامعه‌ای ایستا

---

1. Free thinking.  
2. Dogmatism.

و همسان هستند و هر دو به توتالیتریزم می‌انجامند، که مظهر عملی یکی فاشیسم و دیگری کمونیسم است. طراح گریز توده‌ها به جامعه‌ای بسته و امنیت‌مدار و پناه بردن مردم به دامان سنت‌های گذشته‌ها، نه در توده‌ها و افراد عادی جامعه، بلکه باید در اندیشه فلاسفه آن دوران جستجو کرد، فلاسفه‌ای که با انگیزه انسانی و با حسن نیت، طراحان اصلی جامعه بسته و دشمن جامعه باز و دگرگونی بوده‌اند (بشیریه، ۱۳۹۶: ۶۸).

سرآمد فلاسفه واپس‌گرا و آرمان‌گرا هگل<sup>۱</sup> فیلسوف آلمانی است که ایدئولوژی انقلابی توتالیتریزم، مذهب و اصالت تاریخ<sup>۲</sup> را بنا نهاد، به طوری که امروزه سیاست جنایی با ایدئولوژی اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر (توتالیتریزم) هر دو ملهم از اندیشه فلسفی وی به عنوان پدر اصالت تاریخ و توتالیتریزم هستند. هگل از سویی پرستش دولت و از سویی دیگر پرستش تاریخ و عبودیت را جانشین عنصر آزادی‌خواهی کرد (پوپر، ۱۳۹۶، ج ۴: ۷۱۶). مارکسیست‌ها، فاشیست‌ها و نازیست‌ها همگی اندیشه و فلسفه هگل را مبنای سیاست جنایی خویش قرار داده‌اند. تقریباً کلیه مفاهیم و عناصر مهم سیاست جنایی پیش‌رونده اعم از مساوات‌طلب و توتالیتریزم مستقیماً از هگل به ارث رسیده‌اند.

#### ۱-۱. سیاست جنایی مساوات‌طلب

ریشه‌های جریان مساوات‌طلب را باید در انتقاد به لیبرالیسم جستجو کرد و از این میان، برجسته‌ترین منتقد به لیبرالیسم نیز کارل مارکس<sup>۳</sup> فیلسوف و اقتصاددان آلمانی است. در واقع، ایدئولوژی مارکسیسم خالص‌ترین، تکامل‌یافته‌ترین و خطرناک‌ترین شکل اصالت تاریخ است (پوپر، ۱۳۹۶، ج ۴: ۸۵۸). مارکس به دلیل تربیتی که در مکتب هگل پیدا کرده بود، هر نوع عقیده‌ای درباره آزادی و دموکراسی را نه تنها خطا بلکه خطایی مرگبار می‌دانست. مارکس معتقد بود راه علمی برخورد با معضلات اجتماعی همچون انحرافات و رفتارهای خلاف آداب و سنن

1. Georg Wilhelm fridrich hegel.

2. Hictoresism.

3. Karl Heinrich Marx.

در پیشگویی تاریخی است،<sup>۱</sup> بدین معنا که مارکس از بین کنش خواهی<sup>۲</sup> (انتخاب سبک زندگی) و اصالت تاریخ، اصالت تاریخ را بر کنش خواهی ترجیح می داد.

مهم ترین ادعای مارکس این بود که تاریخ و جامعه تابع قوانین علمی اجتناب ناپذیر هستند و می توان بر اساس این قوانین، آینده تاریخ و جامعه بشری را پیش بینی کرد. اقدامات و رفتارهای مخالف (همچون اتخاذ روش های متفاوت زندگی) با عملکرد چنین قوانینی ممکن نیست، زیرا اعمال انسان به طور کلی و به ویژه عمل سیاسی آثاری دارند که خارج از نیت فاعل است (بشیریه، ۱۳۹۶: ۷۲). در چنین دیدگاهی، تاریخ کلیتی است که اجزاء آن بر حسب قوانین کلی به هم وابسته اند. پس این نظریه به خصلت گزینشی و جزئی رفتارهای آدمی بی اعتنا است و فرض را بر امکان مطالعه کلیت اجتماعی می گذارد. این نظریه که بر پایه انتقاد به لیبرالیسم (آزادی) پدید آمد مدعی است نظام سیاسی دمکراتیک که لیبرالیسم به ارمغان آورده هیچ وقت بی طرف نبوده و همیشه متأثر از قدرت های اقتصادی و اجتماعی بوده است؛ پس چنین نظام سیاسی ای نمی تواند داعیه اجرای عدالت و مساوات طلبی (برابری) را داشته باشد. از این رو، مارکس و پیروان مساوات طلبش معتقدند، مساوات (برابری) عین عدالت است نه آزادی که لیبرالیسم مدعی آن است؛ برداشت حکومت مارکسیستی از «عدالت» برابری همه افراد جامعه از نظر اقتصادی است و این امر بدون توزیع مجدد ثروت امکان پذیر نیست. این برداشت ماتریالیستی از عدالت، نقش اراده و عمل انسان را در زندگی اجتماعی بر اساس شرایط عینی اقتصادی می سنجد و معتقد است که این شرایط اقتصادی است که تعیین کننده جهت و ماهیت اراده و عمل انسان و سبک زندگی اوست.

جریان مساوات طلب خود به دو شعبه کاملاً متمایز تقسیم می شود که هر کدام راهبرد سیاست جنایی کاملاً متفاوتی را در قبال زندگی افراد در پیش دارند. شعبه یا گرایش اقتدارگرا که قدرت و برابری را با هم تجمیع نموده و شعبه یا گرایش آنارشیزست (دولت ستیز) که حاصل جمع برابری

---

1. Historical prophecy.  
2. Activism.

و آزادی است (دلماش-مارتی، ۱۳۹۴: ۱۱۱). گرایش اقتدارگرا نیز به نحله‌های فکری فراوانی تقسیم می‌شود. اما مهم‌ترین نحله فکری این جریان اقتدارگرایی ناشی از مارکسیسم-لنینیسم است که راهبرد سیاست جنایی آن از یک طرف مبتنی بر اندیشه‌های اقتصادی و فلسفی تاریخ‌گرای مارکس و از طرف دیگر مبتنی بر استبداد و قدرت‌طلبی لنین است، که از سال ۱۹۱۷ میلادی تا زمان فروپاشی دولت‌های کمونیستی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی به صورت گسترده‌ای توسعه پیدا کرد. در این گرایش و به عبارت بهتر، در مهندسی اجتماعی کل‌گرا یا اتوپایی (کمونیسم)، نمی‌توان به آسانی تعیین کرد که کدام یک از رفتارها و سبک‌های زندگی آدمی خوب است و کدام یک بد.

در مهندسی اجتماعی کل‌گرا، امکان بازسازی کلی جامعه وجود ندارد و با مخالفت‌های گسترده روبرو می‌شود، زیرا با منافع مستقر گروه‌های اجتماعی برخورد می‌کند؛ در نتیجه، مهندسان اجتماعی کل‌گرا چاره‌ای جزء سرکوب مخالفان از جمله دگراندیشان سیاسی ندارند. حکومت به منظور تشکیل جامعه‌ای با اصول مهندسی کل‌گرا چاره‌ای جزء اتخاذ یک سیاست جنایی با ماهیت و راهبردی اقتدارگرایانه و مداخله‌جو ندارد؛ سیاست جنایی با داشتن چنین راهبردی نظام کیفری را مجبور می‌کند که هرگونه انتقاد و مخالفت و رفتار و سبک متفاوت زندگی را سرکوب کند. این راهبرد پیش‌رونده سیاست جنایی را می‌توان در قانون اساسی مصوب ۱۷ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی شوروی سابق دید. در اصل ۳۹ این قانون، آزادی‌هایی مثل آزادی بیان، مطبوعات، تجمعات و ... پذیرفته شده مشروط به اینکه اعمال حقوق و آزادی‌های شهروندان به منافع و مصالح جامعه و دولت و به حقوق سایر شهروندان لطمه وارد نکند. یا ماده ۶۴ قانون مجازات شوروی بیان، نشر یا هر نوع عقیده‌ای مغایر نظم عمومی یا قوانین را به منظور تعقیب ناراضیان سیاسی (دگراندیشان سیاسی) جرم‌انگاری کرده بود. عبارت «مغایر نظم عمومی» که در این ماده آمده به گونه‌ای است که با تفسیر موسع آن، امکان سرکوب هر نوع رفتار متفاوت و خلاف اراده دولت به بهانه مغایرت با نظم عمومی وجود دارد. همچنین، می‌توان به حکومت کمونیستی جوچه (خودکفایی) کره شمالی اشاره کرد که به تبعیت از ایدئولوژی کمونیسم

(مساوات طلب)، افراد جامعه خویش را در زندان‌های واقعی (محیط بسته) گرفتار کرده و واقعیت «متفاوت بودن» انسان‌ها را به لحاظ شخصی، سازمانی و یا اجتماعی موضوع جرم‌انگاری وسیع حاکمیت قرار داده است. نظام اجتماعی در کره شمالی تحت حاکمیت فراگیر و بدون انعطاف حکومت اداره می‌شود. مداخله حکومت در تمام امور اجتماعی از جمله تعیین روش زندگی، ازدواج، پوشش و ... به نحو کامل صورت می‌پذیرد. چنین اندازه‌ای از مداخله دولت و حکومت کره شمالی در تمام امور اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی خانوادگی شهروندان، مبتنی بر اصل «همه چیز در درون دولت و هیچ چیز علیه دولت» است. دولت هیچ عرصه‌ای از عرصه‌های حیات شهروندان را بیرون از قلمرو نفوذ و مداخله خود نمی‌داند (مین یون وو، ۱۳۹۰: ۱۹۵).

اما شعبه دیگر مساوات طلبی آنارشیسم است که در لغت به معنای اقتدارگریزی و سرورستیزی و در زبان سیاسی به معنای نظامی اجتماعی و سیاسی بدون دولت یا به طور کلی جامعه‌ای فاقد هرگونه ساختار طبقاتی یا حکومتی است. این ایدئولوژی برخلاف باور عمومی، خواهان «هرج و مرج» و جامعه‌ای بدون نظم نیست، بلکه همکاری داوطلبانه را درست می‌داند که بهترین شکل آن، ایجاد گروه‌های خودمختار است. طبق این عقیده، نظام اقتصادی نیز در جامعه‌ای آزاد و بدون اجبار یک قدرت سازمان یافته بهتر خواهد شد و گروه‌های داوطلب می‌توانند بهتر از دولت‌های کنونی از پس وظایف آن برآیند. آنارشیسم خود نیز نحله‌های پرشماری مانند آنارشیسم دینی، فردگرا، فمینیست و ... دارد، که جزء در چند اصل بنیادین شباهت چندانی با هم ندارند. از جمله اینکه با حاکمیت هرگونه دولت مخالفند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند. آنان هر چیزی از فردگرایی مطلق تا جمع‌گرایی کامل را حمایت می‌کنند. اما یکی از مهم‌ترین اصول بنیادین آنارشیسم که بیشتر در آنارشیسم فردگرا هم به چشم می‌خورد این است که انسان حق دارد هرگونه میل دارد زیست کند و هر آنچه می‌خواهد انجام دهد و هر آنچه آزادی وی را سلب می‌کند باید نابود گردد. دولت باید حذف شود و رژیم آزادی نامحدود برقرار گردد. دولت و قانونگذاری حتی اگر از آرای عمومی ناشی شده باشند، مردود هستند و باید به نفع اقلیت کنار



روند. البته این جنبش در بعد سازنده خود چند اندیشه قوی دارد که راهبرد سیاست جنایی را تا حدی از حالت صفر خارج می‌کند. به طور مثال در مقابل عربده‌کش‌ها، کسانی که مرزهای سنت را درمی‌نوردند (دگرزیستان)، بی‌ثبات‌ها، پریشان‌حال‌ها، افراد بی‌مصرف و کاهل‌ها و کسانی که نظم اخلاقی جامعه را به خاطر بی‌عدالتی اجتماعی زیر پا می‌گذارند، چالش ایجاد می‌کند و این افراد به لحاظ نقض هنجارهای جامعه باید از بعضی از حقوق محروم شوند (دل‌ماس-مارتی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). با وجود این، این پاسخ غیررسمی هم گذرا و موقتی است و به محض رفع بی‌عدالتی اجتماعی، سیاست جنایی نیز تا حد زیادی محو خواهد شد و دیگر هیچ پاسخی از طرف هیئت اجتماع لازم نیست. این اندیشه که الهام‌بخش جنبش‌های معاصر الغاگرایی نظام کیفری نیز است در واقع نوعی خودگردانی و خودمختاری را پیشنهاد می‌کند و نسبتاً قلمرویی وسیع را برای چگونه زیستن می‌پذیرد.

#### ۲-۱. سیاست جنایی اقتدارگرایی فراگیر (توتالیتار)

این ایدئولوژی سلطه تام بر تمامی جوانب زندگی افراد را آشکارا هدف خود قرار می‌دهد و حتی تلاش می‌کند چیرگی تام بر کل جمعیت روی زمین و حذف هر گونه واقعیت غیر توتالیتار رقیب را در برنامه خود داشته باشد. قدرت در این ایدئولوژی، منحصر در شخص پیشوا و رهبر متبلور است و رهبر به تنهایی تبدیل به موجودی مقدس و ارزشمند می‌شود و حصار مقدس و مستحکمی که اطرافش ساخته شده او را غیر قابل انتقاد می‌کند. رهبر و فرمانروای توتالیتار به هر بهایی که شده اجازه نمی‌دهد عادی شدن اوضاع به جایی کشیده شود که شیوه زندگی نوین و متفاوتی تثبیت گردد، شیوه تازه‌ای که پس از گذشت مدتی کیفیات نامشروع و پوچ سبک زندگی تحمیلی را نمایان می‌سازد (آرنت، همان: ۱۸۵). ایدئولوژی حاکم بر سیاست جنایی این نوع رژیم، اصالت بخشیدن به دولت (حکومت) است و هدف آن در واقع تحمیل یک شیوه واحد تفکر و زندگی، از طریق تعقیب و سرکوب کلیه رفتارهای فاصله‌گیر از هنجارها، بدون تفکیک بزه از انحراف است (دل‌ماس-مارتی، ۱۳۹۴: ۲۶۴)، تا آنجا که همه افراد در یک پیکره واحد

کاملاً همگون و یکپارچه مطلوب حاکمیت، جذب و ذوب شوند و بدین سان به طور یکسان فکر و عمل کنند. این راهبرد سیاست جنایی به لحاظ الهام گرفتن از اندیشه فلسفی هگل، دولت را اساساً نهادی اخلاقی می‌داند که حق هیچ گونه مخالفتی با آن متصور نیست.

هگل در کتاب «فلسفه حق»، نظریه «اخلاقی دولت» را چنین ارائه می‌دهد که دولت ساختار اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، رفاه و سعادت افراد جامعه را در یک کل هماهنگ و سازماندهی می‌کند. دولت به عنوان یک کل، وظیفه‌اش آشتی و سازش دادن میان منافع فرد و جمع است (احمدوند، ۱۳۸۶: ۵-۴). این نهاد اساساً اخلاقی مشروعیت و اقتدار خود را نه بر پایه زور بلکه از طریق همین وظیفه بدست آورده است. از نظر او جامعه آزاد جامعه‌ای نیست که از حقوق فردی حمایت کند و رفاه افراد را تأمین کند، بلکه جامعه‌ای است که در آن خیر فردی اعضای آن در تناسب کامل با اهداف جمعی و همگانی و اخلاق عرفی جامعه باشد، به طوری که تسلیم شدن در برابر نفع و خیر همگان، عین اختیار و آزادی است (آلن، ۱۳۸۵: ۵۸). از نظر هگل، فرد اخلاقی فردی است که همواره ارتباط معقولی با آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی داشته باشد. فرد نمی‌تواند از کل زندگی اجتماعی تجزیه شود و همچنان تمامیت خود را حفظ کند. دولت دربرگیرنده تمامی شهروندان و نهادهایی است که به موجب پیوندهای مشترک وحدت یافته‌اند و معطوف به غایات اخلاقی هستند؛ پس دولت مبتنی بر عقل و ضرورت و در رأس قله است (احمدوند، ۱۳۸۶: ۱۰-۹).

هگل در باب مفهوم «عدالت»، به بحث تضاد میان اراده جزء (اراده شخصی) و اراده کل (اراده دولت) می‌پردازد. وی رفتار و سبک زندگی متفاوت، خط‌آمیز و یا منحرفانه را اراده جزئی می‌داند که با اراده کل در تضاد و ناسازگاری است. از نظر او «عدالت» یعنی همنوایی اراده کل (دولت) و اراده جزء (فرد) و «بی‌عدالتی» یعنی تعارض میان آن دو. این دیدگاه دولت را عین «عدالت» می‌داند و هر آنچه دولت و نظام سیاسی حاکم پیرامون ابعاد مختلف زندگی و نحوه زیست افراد تصمیم بگیرد و عمل کند تصمیمی عادلانه محسوب می‌گردد؛ پس حق هیچ گونه مخالفتی با آن وجود ندارد.

سیاست جنایی بر مبنای ایدئولوژی توتالیتزر، به لحاظ رویکردها و اهداف کلی آن، به مراتب شدیدتر از مدل اقتدارگرای مارکسیسم-لنینیسم است، زیرا در پی جذب و ادغام افراد جامعه در پیکره‌ای کاملاً متجانس است. در این مدل از سیاست جنایی، مفهوم جرم و انحراف در هم ادغام شده و پاسخ‌های دولتی به جرم، به انحرافات هم تعمیم داده شده‌اند. دولت هم‌نواپی و موافقت مطلق با هنجارهای غالب را از طریق پاسخ دولتی بر همگان تحمیل می‌کند و جامعه‌ای به ظاهر یکدست ایجاد می‌کند. این هدف از دو طریق حاصل می‌شود: نخست اینکه رفتارها و سبک‌های زندگی متفاوت و منحرفانه به عنوان بزه تلقی می‌شوند، یعنی فاصله گرفتن از هنجارمندی قانونی و به عبارت دیگر به معنای قانون‌گریزی، که در این صورت از طریق حاکم کردن شبکه‌های سرکوبگر، مثل شبکه پلیس و نهادهای امنیتی، به حذف این رفتارها پرداخته می‌شود. دوم تشبیه کردن این رفتارها و سبک‌ها به مفهوم انحراف، یعنی دور شدن از هنجارهای اجتماعی و یا به عبارت دیگر، هنجارشکنی که از طریق شبکه‌های بهنجارسازی به این رفتارها و سبک‌ها پاسخ داده می‌شود (دلماس-مارتی، ۱۳۹۴: ۲۶۴). قانون ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ میلادی آلمان هیتلری مقرر می‌داشت: «هر کس رفتاری را مرتکب شود که قانون برای آن کیفر پیش‌بینی کرده است یا بنا بر اصول اساسی قانون مجازات و فطرت مقدس ملت (آلمان) مستحق کیفر باشد، کیفر داده خواهد شد». به عبارت دیگر، اگر هیچ متن قانونی هم نسبت به ممنوعیت یک رفتار وجود نداشته باشد، صرفاً براساس اینکه مخالف فطرت مقدس آلمان است، جرم تلقی شده و مجازات می‌شود. ایجاد شبکه‌های کیفری اختصاصی مانند تأسیس دادگاه‌های اختصاصی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی ویژه، با هدف سرکوب مضاعف مخالفان و حذف فیزیکی آنها، از دیگر ویژگی‌های این مدل است. مثلاً در سال ۱۹۶۴ میلادی، «سرویس ملی اطلاعات» برزیل با داشتن اختیارات وسیع برای تعقیب و سرکوب رفتارهای مغایر با هنجارها یا رفتارهایی که حاکی از پشت کردن به هنجارها بودند تأسیس شد.

### ۳-۱. سیاست جنایی بنیادگرا (دینی)

عده‌ای از اندیشمندان غربی سیاست جنایی بنیادگرا را تمامیت‌خواه و زیرمجموعه سیاست جنایی توتالیتر می‌دانند (دلماس-مارتی، ۱۳۹۴: ۱۱۹)، اما این ادعا نمی‌تواند به طور مطلق صحیح باشد، زیرا همه ادیان الهی از جمله دین مبین اسلام دارای آموزه‌ها و فرامینی هستند که بر تسامح و مدارا، رعایت قانون، احترام به عقاید دیگران، عدم مداخله در زندگی خصوصی افراد و ... تأکید دارند. مسلماً اگر در چارچوب همین فرامین و آموزه‌های والای انسانی و دینی، سیاست جنایی تنظیم و اجراء گردد، نه تنها هیچ شباهتی به سیاست جنایی توتالیتر ندارد، بلکه از سیاست جنایی لیبرالیسم که مدعی رعایت حقوق بنیادین بشر و عدم مداخله در آزادی‌های فردی است نیز پیش‌روتر و منسجم‌تر خواهد بود و با جوامع متکثر امروزی تناسب بیشتری خواهد داشت. متأسفانه حکومت‌هایی که به نام دین اعمال سلطه می‌کنند بر نوعی تعصب و ارتجاع متکی هستند. این حکومت‌های به ظاهر دینی از قبول «اصل جدایی دین از حقوق و سیاست» امتناع می‌ورزند. در چنین حکومت‌هایی، نوعی از دین و یا مذهب، ارزش برتر معرفی می‌شود. از این رو، در سلسله مراتب قدرت، پیشوای دینی و یا مذهبی، شخص اول و فرمانروای بی‌چون‌وچرا شناخته می‌شود. در ایدئولوژی بنیادگرایی و الهی، دین نه تنها فوق حقوق است بلکه خود حقوق ایجاد می‌کند. چنین حکومت‌های ایدئولوژی محوری اصولی ماوراءالطبیعی مانند «قرب الهی»، «کمال معنوی» و یا قواعدی کلی مانند «التعزیر بما یراه الحاکم»، «التعزیر لکل محرم» و ... را در نظام‌های کیفری خود تعریف می‌کنند. این حکومت‌ها به نام دین و به بهانه دور کردن افراد جامعه از آتش دوزخ و با دادن وعده بهشت برین، به رفتارها و سبک‌های زندگی خلاف مذهب و هنجارهای دینی، پاسخ قهری و سرکوب‌گر می‌دهند و البته هدف آنها نه حفاظت و حمایت از دین بلکه تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خود است.

به طور مثال، دین اسلام با توجه به ملاحظه کرامت ذاتی انسان، پذیرش اصل تربیت‌پذیری، تأکید بر مسئولیت اجتماعی، توصیه به استفاده از بهترین و آسان‌ترین روش در برخورد با منحرفان اجتماعی، ملاحظه عبودیت و کمال معنوی به عنوان بالاترین هدف خلقت انسان

(میرخلیلی، ۱۳۹۴: ۳۱۲-۳۱۰)، ظرفیت اتخاذ سیاست جنایی با راهبردی پس‌رونده را دارد، اما با مطالعه و تحلیل رویکرد نظام‌های کیفری کشورهای اسلامی در قبال آزادی‌های فردی و حریم خصوصی، شاهد نوعی سیاست جنایی با راهبردی پیش‌رونده، مداخله‌محور و سرکوب‌گر هستیم. در توضیح اینکه علت اتخاذ راهبردی پیش‌رونده و مداخله‌گر در این کشورها در قبال رفتارها و سبک‌های متفاوت زندگی علی‌رغم وجود ظرفیت بالای اسلام در پذیرش فرهنگ‌های متفاوت چیست ذکر چند نکته ضروری است؛ نخست اینکه مفهوم «عدالت اجتماعی» که سنگ‌زیرین سیاست جنایی هر نظام کیفری است یکسان و به نحو اجماع از طرف حکام و حتی اندیشمندان اسلامی برداشت و ارائه نگردیده است (جهانیان، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۱۰۳). این اختلاف نظر در مبانی فلسفی، حقوقی و اصول عدالت، میان نحله‌های فکری مکتب اسلام منجر به راهبردهای متفاوت سیاست جنایی شده است. دوم اینکه در شرع مقدس اسلام، پاسخ اصلی به انحراف از هنجارهای شرعی، نه «ثواب» و «عقاب» دنیوی، بلکه «ثواب» و «عقاب» اخروی است؛ یعنی ایجاد ترس و امید در افراد، که این خود به نوعی باعث تقویت خودکنترلی رفتاری می‌شود. اما در کشورهای اسلامی، علاوه بر این خودکنترلی درونی، کنترل بیرونی نیز وجود دارد که از طریق اعمال روش‌های مختلف به منظور پیشگیری و نیز اصلاح و سرکوب نقض‌کنندگان رفتارها صورت می‌گیرد (حسینی، ۱۳۸۰: ۴۶). این تنوع در روش‌ها و این گستردگی در اهداف مجازات‌ها، خودبه‌خود سیاست جنایی اقتدارگرا را می‌طلبد. سوم اینکه علت ادغام جرم و انحراف در اسلام و به بیان بهتر، علت عدم تفکیک جرم از انحراف، گستردگی هنجارهای حقوقی است؛ این گستردگی هنجارهای حقوقی که ناشی از وضع احکام تکلیفی (واجبات و محرمات)، وضع احکام ترجیحی (مستحبات و مکروهات) و وضع احکام تخییری (مصلحت و مفسده) است، جای‌چندانی را برای هنجارهای اجتماعی باقی نمی‌گذارد. در واقع، هنجارهای اجتماعی در نظام‌های اسلامی مستقل از هنجارهای حقوقی (شرعی) نیستند، بلکه به طور عمده ملهم از هنجارهای حقوقی هستند. آخر اینکه در مورد بسیاری از رفتارها، در شریعت اسلامی مجازات مشخصی تعیین نشده بلکه تعیین مجازات به حاکم و صلاح‌دید ایشان واگذار شده است. حال، درباره اینکه

کدام رفتارها مشمول تعزیر می گردند یا اینکه میزان، مقدار و کیفیت تعزیر چگونه است بین فقهای اسلام اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. مثلاً محقق حلی معتقد است: «کل من فعل محرما او ترک واجبا فللامام تعزیره»؛ یعنی هر کس مرتکب فعل حرام و یا ترک واجبی گردد، بر امام است که او را تعزیر نماید. در مقابل صاحب جواهر می گوید: «کل من فعل محرما او ترک واجبا و کان من الکبائر فللامام تعزیره»؛ یعنی هر کس مرتکب فعل حرامی شود و یا واجبی را ترک کند و آن فعل حرام و یا ترک واجب از گناهان کبیره باشد، بر امام است که او را تعزیر نماید. بنابراین، برخلاف محقق حلی که تعزیر را مشروط و مقید به کبیره بودن فعل حرام یا ترک واجب نمی کند، صاحب جواهر تعزیر را مقید به کبیره بودن فعل حرام و ترک واجب دانسته است.

اختلافات و ابهامات فراوان نظام های حقوقی دینی، مانند مفهوم «جرائم حق الهی و حق الناس»، «تعزیرات منصوص شرعی»، «نقش و جایگاه قاضی و میزان اختیارات و مداخله او»، «ضرورت و جایگاه رهبری و خلیفه الله در جامعه اسلامی» و «رابطه رهبر و خلیفه الله با قانون و جامعه»، را نیز باید اضافه کرد که تحقق یک سیاست جنایی با راهبرد منسجم و یکسان را در کشورهای اسلامی غیرممکن ساخته اند؛ به همین علت است که در این کشورها در برخورد با پدیده های اجتماعی و شیوه های غیر متعارف زندگی، سیاست هایی جنایی با راهبردهای مختلف و گاه متضاد وجود دارند.

## ۲. راهبرد پس رونده سیاست جنایی

پس روی سیاست جنایی در قبال چگونه زیستن را باید در ایدئولوژی لیبرالیسم (آزادی) جستجو کرد؛ زیرا لیبرالیسم از آغاز کوششی فکری به منظور تعیین حوزه خصوصی افراد در برابر اقتدار دولتی بوده است. جوهر و ماهیت ایدئولوژی لیبرالیسم تفکیک حوزه های دولت و جامعه و تحدید قدرت دولت در مقابل حقوق فرد در جامعه است و از حوزه جامعه مدنی در برابر اقتدار دولت و بنابراین از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادی های فردی و حقوق مدنی دفاع کرده است (بشیریه، ۱۳۹۶: ۱۲). اساس فلسفی چنین نظری در نظام لیبرالیسم این است که همه انسانها

از خرد و تعقل بهره‌مندند و خردمندی ضامن آزادی فردی است؛ فرد تنها در آزادی می‌تواند به حکم خرد خود چنانکه می‌خواهد زندگی کند. سلب آزادی از فرد به معنای نفی خردمندی اوست؛ و نفی توان خردورزی انسان به نفی آزادی او می‌انجامد.

بی‌شک راهبرد سیاست جنایی در چنین ایدئولوژی‌ای بر اساس اصل «مداخله حدقلی» و «کمینه‌خواهی» است؛ زیرا ارزش غالب در این ایدئولوژی آزادی مبتنی بر نمایندگی و مردم‌سالاری است و قدرت در دست یک نفر متمرکز نیست، بلکه میان اشخاص و نهادهای منتخب مستقیم مردم توزیع شده است. بر طبق اصول لیبرالیسم، آزادی فردی در وجوه گوناگون ضامن تأمین مصالح راستین فرد در جامعه است و بر ابتکار فردی و خصوصی افراد در همه حوزه‌های زندگی تأکید می‌کند. پس در این مدل سیاست جنایی، حق بر «متفاوت بودن» مردم، یعنی حق بر دگراندیشی، دگرزیستی و دگر بودن در چارچوب اصل آزادی تضمین شده است (لازرژ، ۱۳۹۲: ۴۶). با این حال، سیاست جنایی مدل لیبرال همواره و همه جا راهبردی یکسان در قبال قلمرو و نحوه زیست انسان‌ها نداشته و حسب انتخاب‌های نظری و مکاتب فکری، دارای راهبردهای متفاوتی بوده است؛ زیرا ملهم شدن سیاست جنایی لیبرالیسم از آموزه‌های مکاتب فکری حقوقی متفاوت در طول تاریخ، جریان لیبرال را تاکنون دچار فراز و نشیب‌هایی کرده و در مقاطع زمانی گوناگون، راهبردهایی متفاوت در قبال سبک‌های زندگی داشته است.

## ۲-۱. سیاست جنایی وظیفه‌گرا

راهبرد سیاست جنایی وظیفه‌گرا (مکافات‌گرا) مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیسم «کلاسیک» است که از نظریه‌های اخلاقی وظیفه‌گرایی به ویژه نظریه انتخاب و اراده آزاد کانت الهام گرفته است. در واقع نظریه انتخاب و اراده آزاد همواره تأثیر و انعکاس اساسی در جهت‌گیری‌های حقوقی لیبرالیسم داشته است (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۱: ۳۱). از نظر کانت، برخی از کارها و انجام بعضی از رفتارها و یا ترک آنها خودبه‌خود وظیفه است؛ به عبارت دیگر، بعضی از کارها و رفتارها

فی النفسه کارها و رفتارهای درست و در عوض بعضی از آنها فی النفسه نادرست هستند. از نظر او انجام دادن یا ندادن این کارها زمانی ارزش اخلاقی دارد که از روی تکلیف و وظیفه انجام شود، نه از روی سود و منفعت. اینکه چه رفتاری درست است و چه رفتاری نادرست، باید به عقل خود رجوع کرد. مسیری که فرد در زندگی روزمره اش برمی‌گزیند باید بدون توجه به لذت‌ها، خوی‌ها و کامروایی‌هایی باشد که احتمال دارد نصیبش شود. باید راهی را که انتخاب می‌کند از لحاظ عقلانی برتر شمرده شود. اگر شخص با اتکاء به «استقلال اراده» و از روی «خردورزی» رفتاری را انجام و یا ترک کند، به عنوان یک قانون اخلاقی عام و جهان‌شمول درمی‌آید. اگر انسان با تکیه بر خرد خود و استقلال اراده، رفتاری را مرتکب شود، عین «حق» است؛ زیرا حق آن چیزی است که بر مبنای استدلال عقلی باشد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۱: ۲۷). هر آنچه عقل گفت و حکم داد درست است، پس حق است. از این جهت، نظریه اخلاقی وظیفه‌گرای کانت را نظریه اخلاقی «حق‌مدار» نیز می‌گویند.

بنابر نظریه وظیفه‌گرا و حق‌محور کانت، هدف و غایت سیاست جنایی باید تضمین حقوق بنیادین بشر باشد؛ زیرا حقوق بنیادین بشر و از جمله «چگونه زیستن» و «چگونه رفتار کردن» هرچند ریشه در نظریه حقوق طبیعی دارد، باید توجه داشت که نظریه حقوق طبیعی نیز خود به گونه‌ای اخلاق حق‌مدار را توجیه می‌کند. آزادی انسان در آزادی اخلاقی است. در صورت تحقق آزادی اخلاقی، آزادی انسان نیز محقق خواهد شد و این عین «عدالت» است. اگر سیاست جنایی یک کشور و به دنبال آن نظام حقوقی و قانونگذاری آن بتواند شرایطی را فراهم کند که انسان‌ها بر مبنای عقل و خرد خود تصمیم بگیرند و رفتارها، اعمال و سبک زندگی خود را با قوانین جهان‌شمول عقلی انطباق دهند، عین عدالت اجراء شده است؛ زیرا مفاهیمی همچون «عدالت» و «آزادی» تنها از کنش عقلانی استنتاج می‌شوند. عقلی که بر حقوق بنیادین بشر صحه می‌گذارد عدالت را تنها در تضمین حقوق بنیادین بشر می‌داند.



## ۲-۲. سیاست جنایی فایده‌گرا

از دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک (وظیفه‌گرا)، دولت در مقابل جامعه مسئولیت دیگری جزء پاسداری از حقوق فردی و تضمین آزادی‌های افراد ندارد و آزادی در این نوع از نظام به صورت منفی تعبیر و تفسیر می‌شود؛ همین امر باعث اتخاذ سیاست جنایی مسامحه‌مدار و ملایم در قبال حقوق و آزادی‌های فردی به ویژه شیوه چگونگی زیستن گردیده بود. اما در قرن نوزدهم و پس از انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ میلادی، اندیشه‌های برابری سیاسی و اجتماعی در کنار اندیشه آزادی در ایدئولوژی لیبرالیسم قوت گرفت که بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین نوعی برابری تأکید داشت. از نظر تاریخی این اندیشه سیاسی نخست در اندیشه‌های مکتب اصالت فایده<sup>۱</sup> به ویژه نظریه‌های میل<sup>۲</sup> و بنتام<sup>۳</sup> به وجود آمد و بر این اصل استوار بود که دولت باید در تلاش باشد و بکوشد تا حداکثر بهروزی و تساوی را برای حداکثر مردم تأمین کند.

بنابراین لیبرال‌ها علاوه بر مفهوم آزادی، بر مفاهیمی چون برابری، لذت همگانی، رفاه اجتماعی و مسئولیت دولت در برابر جامعه تأکید داشتند و همین تغییر نگرش به وجود آمده قلمرو آزادی و معنای عدالت و حتی توجیه کیفر و سیاست جنایی را نیز دستخوش تغییر و تحول کرد، به گونه‌ای که آرام آرام زمینه مداخله دولت در حقوق و آزادی‌های افراد به منظور نیل به اهداف تعریف‌شده جدید فراهم شد و به تبع آن نیز راهبرد سیاست جنایی از حداقل‌محوری و عدم مداخله به راهبردی پیش‌رونده و مداخله‌محور تبدیل گشت. مطابق آموزه‌های مکتب فکری فایده‌گرا، هیچ سبک زندگی و یا رفتاری را نمی‌توان فی‌نفسه خوب یا بد دانست، بلکه برای قضاوت در مورد یک سبک زندگی یا رفتار باید پیامدها<sup>۴</sup> و نتایج آن عمل بررسی گردد. سبک زندگی و رفتاری خوب است که دارای بهترین نتایج باشد؛ اگر بیشترین نتایج خوب را به همراه داشته باشد، آن سبک و رفتار درست است، در غیر این صورت نادرست است.

- 
1. Utilitarianism.
  2. John Stuart Mill.
  3. Jeremy Bentham.
  4. Consequentionism.

گرچه اندیشه فایده گرایی به نام فیلسوفانی چون بنتام و میل گره خورده است، هیوم<sup>۱</sup> را باید به عنوان اولین متفکر این جریان دانست. هیوم در کتاب خود تحت عنوان «رساله‌ای درباره طبیعت آدمی» و در بخش سوم آن به طرح نظریه تجربی از «عدالت» پرداخت. بر خلاف کانت، در بینش هیوم، «عدالت» ارزش یا فضیلت و یا معیاری مستقل از ذهنیت و خواست و امیال آدمیان نیست که نسبت به آن التزامی عقلی یا طبیعی وجود داشته باشد، بلکه عدالت، محتوا و قوانین آن، مصنوع بشر و محصول توافق و قراردادی است که افراد در جوامع مختلف به آن اقدام می‌کنند. پس «عدالت» نفع و سودی است که در قالب قوانین و قراردادهای اجتماعی حاصل می‌شود (Hume, 170: 1975). هیوم با نگاهی کاملاً تجربه‌گرایانه، نقش بسیار محدودی برای عقل در حوزه قانونگذاری و سیاست جنایی قائل است. از نظر او عقل آدمی در مورد اهداف و روش‌های متفاوت زندگی هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه داورهای مربوط به این گونه سبک‌ها و روش‌ها از سنخ «راهنمایی عملی»<sup>۲</sup> هستند که انجام آنها از توانایی عقل خارج است. هیوم ریشه و انگیزه اصلی عدالت را توجه به منافع شخصی<sup>۳</sup> می‌داند و تأکید می‌کند که منفعت طلبی انگیزه اصلی تأسیس و تثبیت عدالت است (Hume, 1975: 306-305).

بنابراین در اندیشه فایده گرایی، برداشت و استنباط از مفهوم «عدالت»، به عنوان بارزترین شاخص و مبنا در سیاستگذاری جنایی، برخلاف اندیشه و جریان وظیفه‌گرا، متفاوت است و در مقایسه با تفکر سنتی در باب عدالت، رویکردی نوین و متفاوت ارزیابی می‌گردد؛ به تبع چنین دیدگاهی، سیاست جنایی زمانی سودمند و مؤثر است که در قوانینی که در چارچوب آن تدوین و تصویب می‌شوند، منفعت و خیر اعضای جامعه لحاظ شود و دیگر اینکه مورد توافق - اگر نگوییم همه افراد جامعه - حداکثر آنها باشد. راهبرد سیاست جنایی فایده‌گرا یا منفعت‌محور بر این باور مبتنی است که خیر افراد مختلف با هم گره خورده و «خیر جمعی» که برآیند خیر افراد است معرف میزان نفع افراد در جامعه است. از این رو، به حداکثر رساندن نفع جمعی باید سرلوحه

- 
1. David Hume.
  2. Action-guiding.
  3. Self-interest.

اهداف جامعه در تصمیم‌گیری‌های کلان در سطح تقنینی و قضایی باشد. از این جهت است که راهبرد سیاست جنایی فایده‌گرا نسبت به سیاست جنایی وظیفه‌گرا پیش‌رونده‌تر و مداخله‌جویانه‌تر است؛ زیرا برخلاف سیاست جنایی وظیفه‌گرا که بر «حق‌مداری» متمرکز بود و بر عدم مداخله دولت متکی بود، در سیاست جنایی فایده‌گرا، حقوق و آزادی‌های فردی ممکن است به نفع و خیر اکثریت جامعه نادیده گرفته شود.

بنتام که به پدر فایده‌گرایی شهرت دارد همانند هیوم «اصل فایده» را حاکم علی‌الاطلاق ساحت اخلاق و سیاست می‌داند که نه رفیق می‌پذیرد و نه رقیب؛ یگانه اصلی است که هم درستی رفتار آدمیان را داوری می‌کند و هم سمت و سوی قوانین حکومتی را معین می‌کند (رستمی، ۱۳۹۵: ۱۴۰). از این رو، رفتار و سبک‌های زندگی انسان‌ها با شاخص لذت سنجیده می‌شوند. پس‌روی یا پیش‌روی سیاست جنایی در مورد رفتارهای متفاوت و همچنین نظام مجازات‌ها بستگی به لذت و شادی دارند که از این رفتارها و سبک‌ها حاصل می‌شوند. در ارتباط با مفهوم «عدالت» بنتام معتقد است که تنها ارزش غایی اخلاقی یا همان خیر و خوبی که باید بیشینه شود فایده کل است و قضاوت درباره همه امور از جمله «عدالت» به فایده ناشی از آن امور پیوند داده می‌شود (عربی، ۱۳۹۴: ۶۷). راهبرد سیاست جنایی نظام‌های لیبرال-دموکرات که بر مبنای تئوری فایده‌گرایی تدوین و اجراء می‌گردد راهبردی است که فایده کل و اکثریت در آن بیشینه شده است. یعنی قبض و بسط حریم خصوصی افراد و یا به عبارت جامع‌تر قلمرو آزادی فردی و شیوه زندگی بستگی به رأی و نظر اکثریت جامعه دارد که از طریق مجلس نمایندگان به عنوان نماینده افکار عمومی جامعه تصمیم‌گیری می‌کند.

برخی از متفکران فایده‌گرای امروزی که به «فایده‌گرایان اخلاق‌گرا» شهرت دارند بر این باورند که جرم‌انگاری آن دسته از رفتارهای متفاوت و اعمال ضد اخلاقی نظیر همجنس‌گرایی که اخلاق متعارف<sup>۱</sup> جامعه آنها را برنمی‌تابد ضروری است. اینان جامعه را به مثابه نهادی فرض می‌کنند که اعضای آن بر اساس اعتقادات، ارزش‌ها و باورهای اخلاقی مشترک به هم پیوند

---

1. Positive morality.

خورده‌اند؛ هرچند آن اعتقادات، ارزش‌ها و باورها، غیرعقلانی، نامتعارف و از روی جهل و ناآگاهی شکل گرفته باشند. مایکل سندل در کتاب «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» (۱۹۸۲) به نقد بنیادین عدالت کانتی و بنتامی پرداخته و معتقد است که نباید نسبت به شیوه‌های مختلف و متنوع حیات با تساهل و مدارا رفتار کرد. وی استدلال می‌کند که لیبرالیسم وظیفه‌گرا بر اولویت «حق بر خیر» و «فردگرایی عمیق» تأکید دارد و هیچ هویت یا ماهیت تعیین شده خاصی را به فرد نسبت نمی‌دهد؛ از این رو، عدالتی که تعریف می‌کند نمی‌تواند مورد حمایت قرار گیرد. اگر ما خودمان را به عنوان وجودی آزاد و مستقل از آن دسته از پیوندهای اخلاقی و ارزشی تصور کنیم، در آن صورت مجموعه‌ای از تکالیف اخلاقی و سیاسی برای ما معنایی نخواهد داشت؛ در حالی که اخلاقی که از سنت‌ها و اجتماع برخاسته بخشی از وجود هویت ما هستند (توسلی رکن آبادی و شجاعیان، ۱۳۹۲: ۱۵۸).

در کنار جریان «اخلاق‌گرایی» در مکتب فایده‌گرایی، جریان «پوپولیسم و عوام‌گرایی» در قرن حاضر را هم باید اضافه کرد که پس‌روندگی سیاست جنایی فایده‌گرا را نسبت به رفتارها و سبک‌های متفاوت زندگی تحت تأثیر قرار داده و آن را به سمت یک سیاست جنایی مداخله‌گر و پیش‌رونده شبیه به آنچه در نظام‌های اقتدارگرا می‌بینیم متمایل کرده است. سیاست جنایی پوپولیسم یا عوام‌گرا، در مقابل سیاست جنایی واقع‌گرا یا عقلانی، به جای پیروی از نتایج و تحقیقات علمی، بیشتر تحت تأثیر ملاحظات سیاسی دستگاه‌های متولی عدالت و امنیت قرار دارد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۲۸۹۵). نظام‌های لیبرال-دموکرات عصر حاضر با تکیه بر احساسات اکثریت و بازنمایی رسانه‌ای جرم و فریب افکار عمومی، سیاست جنایی عوام‌گرایانه‌ای را به منظور مداخله در حریم خصوصی افراد و سرکوب مخالفان اتخاذ می‌کنند.

## ۲-۳. سیاست جنایی انصاف‌گرا

در اواخر قرن بیستم و با افول نظریه‌های فایده‌گرا و رفاهی و گرایش به سیاست‌های لیبرالیسم کلاسیک تحت عنوان «نئولیبرالیسم»، زمزمه‌هایی مبنی بر تغییر راهبرد سیاست جنایی کشورها از

بیشینه‌خواهی و مداخله‌محوری به حداقل‌محوری و کمینه‌خواهی در مورد رفتارها و سبک‌های مختلف زندگی شنیده می‌شود. امروزه، نظریه‌پردازان «نئولیبرالیسم»، گرایشی ضد اکثریت پیدا کرده و معتقدند در دموکراسی کلاسیک، توده‌ها خود خطری برای دموکراسی تلقی می‌شوند؛ زیرا از تساهل و مدارای لازم برای زندگی دموکراتیک بی‌بهره‌اند (بشیریه، ۱۳۹۶: ۲۷-۲). بعلاوه با وجود دولت‌های رفاهی، هویت انسان به منزله موجودی رفاه‌طلب زوال یافته و فضا برای تکون و تشکل هویت‌های فردی از بین رفته و بدین سان در وضع جدید، زمینه برای تحولی دیگر در هویت‌های فردی فراهم شده است.

اگر تا دو قرن اخیر، سیاست جنایی عرصه تقابل و تنازع طولانی بین طرفداران وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی (فایده‌گرایی) بوده است، امروزه با رواج دیدگاه‌های اندیشمندانی چون رالز<sup>۱</sup> و هارت<sup>۲</sup> که «متفاوت بودن» را مبتنی بر حقوق طبیعی و حقوق بشر می‌دانند، محوریت و سیطره نظام‌های کیفری مطلقاً فایده‌گرا و وظیفه‌گرا کم فروغ شده و در مقابل، تفکر و اندیشه وظیفه‌گرایی با رویکرد و راهبردی جدید بسیار رونق یافته است. سیاست جنایی وظیفه‌گرا با رویکرد جدید نه به معنای اجرای «مطلق عدالت» است که کانت با توسل به جزیره متروکه در پی اجرای آن است حتی اگر افلاک به زمین افتند و نه مبتنی بر فلسفه «خوک‌های» بنتام که افراد به جای اینکه خود هدف باشند، به مثابه وسیله‌ای برای نیل به هدف مورد نظر قرار می‌گیرند. در راهبرد جدید، انسان به مثابه «غایت» تلقی شده و هرگونه استفاده ابزاری از او و یا نقض حقوقش مذموم شمرده شده و اهمیت حقوق طبیعی و حقوق بنیادین بشر، از جمله «حق متفاوت بودن»، بیش از پیش آشکار می‌شود. در اندیشه سیاسی جدید، عدالت به منزله «بی‌طرفی و انصاف»<sup>۳</sup> است. عدالت به معنای «بی‌طرفی و انصاف» بر اساس نادیده گرفتن منافع افراد درگیر و حاضر در جامعه و از نگاه ناظری ایده‌آل که در آن میان نفعی ندارد - یعنی نفع خود را نادیده می‌گیرد - تعریف می‌شود. در این نگاه، «عمل عادلانه» را نه به منظور نفعی که دارد بلکه به دلیل نفع آن باید انجام

---

1. John Rawls.  
2. Hert lion Adolphus Hart.  
3. Fairness.

داد. این درک غایت‌گرایانه از عدالت در مقابل فهم ابزار‌گرایانه هیوم و کانت است و در آن فرد از چشم انداز منافع نگاه نمی‌کند، بلکه در جستجوی نقطه مشترکی است که مورد توافق همه نظرها باشد.

رالز، فیلسوف آمریکایی، جوهر و محتوای عدالت را «بی‌طرفی» و «انصاف» می‌داند. در بعد حقوقی و سیاست‌جنایی، رالز بر این باور بود که قاضی و قانونگذار در جایگاه‌های متفاوتی ایستاده‌اند و از دو چشم انداز به قضایا و پدیده‌ها می‌نگرند، یکی به گذشته نظر می‌افکند و دیگری به آینده. توجیه عمل قاضی به دیدگاه مکافات‌گرا که به گذشته می‌نگرد نزدیک‌تر است و توجیه عمل قانونگذار که به آینده نظر دارد به دیدگاه فایده‌گرا نزدیک‌تر است (رستمی و تقی‌پور، ۱۳۹۴: ۹۰). رالز با بیان مذکور می‌خواهد نظریه فایده‌گرایی را دیدگاهی شایسته سیاست‌جنایی تقنینی و نظریه مکافات‌گرایی را رویکرد مناسب سیاست‌جنایی قضایی معرفی کند. رالز در کتاب «نظریه عدالت» (۱۹۷۱ میلادی) معتقد است که «انصاف» روشی اخلاقی برای رسیدن به «اصول عدالت» است که سرانجام آن تدوین قواعد و قوانین بی‌طرفانه برای تنظیم روابط اجتماعی و اتخاذ سیاستی متناسب در مواجهه با گروه‌هایی مثل دگزیستان است. تلاش رالز در این پروژه بیشتر معطوف به آزادسازی تفکر لیبرال از نظریه فایده‌گرایی است. او می‌گوید: «می‌خواهم نشان دهم که اندیشه اساسی در مفهوم «عدالت» انصاف است و می‌خواهم از این نگاه تحلیلی از مفهوم عدالت [را] ارائه کنم» (رالز، ۱۳۹۱: ۱۹۵). وی برای تبیین ایده خود، «وضع آغازینی» را طراحی می‌کند که آدمیان فارغ از هرگونه مصلحت‌اندیشی شخصی و بدون داشتن هیچ پیش‌فرضی، از روی صداقت در اصول بنیادین «عدالت» تراضی می‌کنند. این اصول حاصل یک توافق یا چانه‌زنی منصفانه هستند که آدمیان در پس «پرده جهل» بدون هیچ‌گونه تقلب‌گزینش کرده‌اند.

رالز اصول عدالتی را که از بطن این قرارداد فرضی بیرون می‌آیند در غالب دو اصل تقریر می‌کند: اصل یکم، هر فردی در جامعه حق دارد از بیشترین آزادی‌های بنیادین، برابر با دیگران و تا آنجا که به آزادی مشابه سایر افراد سازگار است، برخوردار باشد. اصل دوم، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای ساماندهی شوند که انتظار رود به نحو معقولی به سود همگان

به ویژه به سود اقلیت جامعه و محروم‌ترین افراد باشند (Rawls, 1999: 53). رالز پس از بیان این دو اصل، اصلی با عنوان «اصل اولویت»<sup>۱</sup> را مطرح می‌کند که به موجب آن در صورت تزامن و تقابل بین دو اصل اخیر عدالت، «اصل آزادی» مقدم باشد؛ زیرا هیچ توجیهی نمی‌تواند موجب سلب یکی از آزادی‌های اساسی بشر باشد. آزادی فردی تنها توسط آزادی و برای حفظ آزادی‌های اساسی دیگران مهارشدنی است (Rawls, 1999: 54). رالز در کتاب «نظریه عدالت»، درباره «کیفر و هدف آن» که از اصول و مبانی تشکیل‌دهنده راهبرد سیاست جنایی محسوب می‌گردد به تفصیل سخن نمی‌گوید. در چند سطری که در این باره سخن گفته کیفر را زائیده اصل آزادی و متکی به آن می‌داند، اصلی که در همسویی کامل با نگاه لیبرالی و تلقی منفی از آزادی است.

آموزه‌های «نظریه عدالت» رالز در مورد تأکید بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل عدم ضرورت جرم‌انگاری، اصل مداخله حداقلی، اصل شفافیت قوانین، اصل آزادی در مفهوم منفی آن، اصل بی‌طرفی و اصل مسئولیت کیفری بر مبنای آزادی و همچنین تأکید وی بر جامعه‌ای سازمان‌یافته و مدنی، لحاظ کردن ثبات و اطمینان به عنوان هدف اصلی مجازات‌ها به جای بازدارندگی و سزادهی، توافق عقلانی جامعه در تصمیم‌گیری‌های کلان، اولویت حق بر مصلحت عامه، توزیع برابر مزایا و امکانات اجتماعی در جامعه، حمایت از محرومان و اقلیت‌ها، همگی نشان از نوعی راهبرد سیاست جنایی مسامحه‌مدار و انعطاف‌پذیر در بعد تقنینی، قضایی و مشارکتی و تحکیم تکثرگرایی و تقویت جامعه مدنی دارند.

به نظر می‌رسد در سامانه «عدالت به مثابه انصاف» رالز، راهبرد سیاست جنایی نسبت به رفتارها و سبک‌های متفاوت زندگی هماهنگ و همسو با آرمان‌های یک جامعه لیبرال معتدل باشد. بدان جهت که در سامانه عدالت رالزی، برخلاف کانت که ملاحظات اخلاقی پیشینی را در تعیین و توجیه مجازات‌ها دخیل می‌دانست و این امر باعث اتخاذ نوعی سیاست جنایی تقنینی سزاگرای صرف و غیرقابل انعطاف می‌گردید، توجیه و اعمال مجازات‌ها مبرا از هر گونه ملاحظات اخلاقی

---

1. The principle of priority.

پیشینی است. همچنین، رالز نقشی اساسی برای سیاست جنایی مشارکتی قائل است. وی در این خصوص می‌گوید: «در این جا هدف آن است که طرف‌های دخیل در قرارداد اجتماعی اطمینان یابند که توافق‌های جمعی‌شان اجراء می‌شود. تمایل هر شخص به همکاری و ایفای نقش، متوقف بر ایفای نقش دیگران است. بر این مبنا، برای حفظ اعتماد عمومی، تدوین برنامه‌ای که از منظر همگان طرح برتر شناخته می‌شود بهتر و ضروری است» (Rawls, 1999: 238).

این نظریه بهتر از هر نظریه دیگری آزادی و حقوق بنیادین بشری را تضمین می‌کند و می‌تواند در سیاست جنایی، چه در بعد جرم‌انگاری و چه در بعد کیفرگذاری، بسیاری از چالش‌هایی را که گروه‌ها و اقلیت‌های جوامع امروزی با آن روبرو هستند برطرف نماید. نقش و توجیهی که رالز برای جرم‌انگاری و کیفرگذاری برای رفتارهای مجرمانه و منحرفانه در نظر می‌گیرد نه تنها مغایر با آرمان آزادی نیست، بلکه در راستای تأمین حقوق شهروندان و حمایت از آزادی آنان در قبال تعدیات احتمالی دیگران است و در واقع ماهیت وجودی آن حمایت از آزادی دگرزیستان و نه تحدید آن است.

اندیشمندان لیبرال علی‌رغم اختلاف در مورد مفهوم عدالت به عنوان زیربنای سیاست جنایی و به تبع آن اختلاف بر سر قلمرو آزادی در چگونگی زیستن در یک چیز توافق دارند و آن اینکه این آزادی در چگونگی زیستن مطلق نیست و در صورت تعارض با منافع و آزادی دیگران محدود می‌شود. به تعبیر دیگر، فرد تا آنجا آزاد است و می‌تواند به میل و سلیقه خود رفتار و زندگی کند که به دیگران ضرر وارد نکند و چنانچه اعمال این حق موجب اضرار به غیر و یا اخلال در نظم عمومی شود، دیگر این حق مورد حمایت قرار نمی‌گیرد و حکومت می‌تواند به موجب «اصل ضرر»<sup>۱</sup> که لیبرال‌ها در پذیرش آن اجماع دارند (Feinberg, 1984: 26) آزادی و متفاوت زیستن را محدود نماید.

به هر حال، همانطور که سیاست جنایی لیبرالیسم در طول تاریخ، به لحاظ نظری به خاطر تأثیرپذیری از جریان‌ها و مکاتب فکری، در قبال سبک‌های متفاوت زندگی و انحرافات اجتماعی

---

1. Harm principl.



راهبردی همواره منسجم و یکدست نداشته از نظر عملی و در حیات تقنینی و قضایی و اجرایی خود نیز پیوسته حالت منسجم و یکدستی نداشته بلکه فراز و فرودهایی را نیز تجربه کرده است. این تغییر و تحول در پذیرش سیاست جنایی (در عمل) یک امر طبیعی است؛ زیرا سیاست جنایی هر لحظه در جریان و اجراء متحول می‌شود (دلما-مارتی، ۱۳۹۴: ۳۴۱). این نوسانات و دگرگونی‌ها در عمل گاه این مدل را در برخورد با رفتارهای انحرافی دچار انطباق، گاه دچار انقطاع و گاه دچار پیش‌روی و یا پس‌روی کرده‌اند.

در راهبرد انطباقی، سیاست جنایی لیبرالیسم تغییر پیدا نمی‌کند، بلکه تغییر و تحول و جنبش در درون مدل مرجع جریان دارد. این راهبرد به منظور تجدیدنظر در بعضی از رفتارها که از هنجارهای جامعه فاصله گرفته‌اند صورت می‌گیرد و این تجدیدنظر به منظور مطالعه رفتارها و شناسایی پاسخ مناسب به آنها در برقراری تعادل و کارایی بهتر در درون نظام است. مثلاً در نظام‌های سنتی آنگلو ساکسون که به نظام اتهامی مشهور هستند گرچه دادرسی در مراجع قضایی به عمل می‌آید، این پلیس است که تحقیقات را انجام می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که یک بزهکار یا منحرف در مراجع کیفری تعقیب و محاکمه بشود یا نشود. این روش نه به وسیله قانون ضابطه‌مند شده و نه واقعاً توسط مقام قضایی نظارت می‌شود، ولی در جهت انطباق سیاست جنایی با مدل لیبرالیسم، با وضع قوانین و پیش‌بینی نظارت مقام قضایی (اصل قضامندی)، اقدام به تغییر سیاست جنایی خود می‌کنند و در صورت تحت تعقیب قرار گرفتن ناسازگاران اجتماعی توسط پلیس، مقام قضایی دارای وظایف انحصاری قضایی و خاص و صریح است تا آزادی‌های افراد را در هنگام بازداشت، نظارت و کنترل کند. بنابراین، با این تغییر سیاست، تفوق حقوق نسبت به اقدامات قوه مجریه نشان داده می‌شود.

از جهت انقطاع، گاهی نیز بر مبنای ایدئولوژی فایده‌گرایی اخلاق‌گرا، به لحاظ تغییر نگرش جامعه نسبت به حقوق و آزادی‌های افراد و ارزش‌های مشترک و تأکید بر اصل دموکراسی و رأی اکثریت و برتری «خیر عمومی» بر «حق فردی»، از راهبرد سیاست جنایی صفر منقطع و تبدیل به سیاست جنایی با راهبردی مداخله‌جویانه و امنیت‌مدار شده است؛ به طور مثال این انقطاع را

می‌توان در قانون ۱۹۵۶ میلادی بریتانیا راجع به اشخاص خطرناک برای اخلاق عمومی و ناسازگاران اجتماعی یافت که علاوه بر پاسخ کیفری به منحرفان از اخلاق عمومی به بهانه خطرناک بودن، اقامت اجباری برای چند سال نیز تجویز شده است. این شیوه قانونگذاری که در تناقض کامل با آموزه‌های لیبرالیسم است به خوبی بیانگر انقطاع سیاست جنایی لیبرالیسم و تبدیل آن به سیاست جنایی اقتدارگرا و امنیت‌مدار است.

سرانجام، از بعد پیش‌روی و پس‌روی نیز گاهی با بازگشت به اصول ناب لیبرالیسم، سیاست جنایی امنیت‌مدار و عوام‌گرا جای خود را به سیاست جنایی حداقل‌گرا و مسامحه‌مدار داده است. حاصل چنین رویکردی، گذار مدل سیاست جنایی به نقطه صفر و محدود شدن مداخله دولت و گسترش آزادی‌های فردی و جرم‌زدایی از بسیاری از رفتارها است. این جرم‌زدایی از رفتارها که نشان از پس‌روی سیاست جنایی دارد در ساده‌ترین تعریف «زدودن عنوان مجرمانه از یک رفتار» است. از آنجا که زدودن عناوین مجرمانه از برخی رفتارها با آداب و رسوم و فرهنگ هر جامعه پیوندی ناگسستی دارد، کشورهای لیبرال غربی نخستین راه جرم‌زدایی را از رفتارهای منع‌شده اخلاقی شروع کردند (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ۹۶). اکثر این کشورها علاوه بر جرم‌زدایی از بعضی رفتارهای متفاوت که پیش‌تر به سبب حمایت از اخلاق جامعه منع شده بودند، در عین به رسمیت شناختن آنها، قوانین خاصی را نیز برای حمایت از چنین رفتارهایی تصویب کردند. مانند همجنسگرایی که پارلمان پرتغال لایحه‌ای را در تاریخ ۸ ژانویه ۲۰۱۰ میلادی برای قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان تصویب کرد و یا کانادا که از سال ۱۹۶۹ میلادی از رفتار همجنسگرایی جرم‌زدایی نمود. در تمام ایالات آمریکا نیز از روابط همجنسگرایان جرم‌زدایی شده است، به طوری که دیوان عالی آمریکا در تاریخ ۲۶ ژوئن ۲۰۱۵ ازدواج همجنسگرایان را در سرتاسر ایالات آمریکا قانونی اعلام کرد. این تغییر راهبرد سیاست جنایی را می‌توان در سایر کشورهای نظیر آرژانتین و آفریقای جنوبی نیز دید.

## نتیجه

راهبردهای سیاست جنایی در برخورد با نحوه چگونگی زیستن افراد جامعه و قلمرو آزادی فردی یکسان نیستند. هر نظام سیاسی با اتخاذ یک سیاست جنایی خاص، برای حفظ بقای خود، مفهوم «عدالت» را به گونه‌ای متفاوت از نظام دیگری تفسیر می‌کند و این تفسیرهای متفاوت از مفهوم «عدالت» تعامل یا عدم تعامل بین حقوق، به ویژه حقوق کیفری، و سیاست را رقم زده است، به طوری که اگر از مفهوم عدالت (عدالت اجتماعی) برداشتی به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، یعنی هویت‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی بتوانند در عین حفظ ارزش‌ها و سبک زندگی‌شان، در حد استحقاق خود در حیات جامعه حضور سازنده داشته باشند و حریم خصوصی و آزادی فردی آنها از گزند مداخلات دولت در امان باشد، سیاست با حقوق در تعاملی کامل و سازگار قرار دارد و در چنین فضایی، حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان به گونه‌ای مطلوب تأمین و تضمین می‌شود. از سویی دیگر، اگر برداشتی جز این از مفهوم «عدالت» باشد، حقوق به ابزاری سیاسی و وسیله‌ای برای حکمرانی تبدیل می‌شود و آزادی‌های اساسی افراد معنای خود را از دست می‌دهند. در این صورت نه تنها تعاملی برقرار نخواهد شد، بلکه این تفوق سیاست بر حقوق منجر به نوعی استراتژی سرکوبگر، امنیت‌مدار و مداخله‌جو در حوزه آزادی‌ها و حقوق طبیعی افراد خواهد شد. سیاست جنایی در چنین نظام‌هایی، که سیاست بر حقوق برتری دارد، از بعد تقنینی و قضایی و مشارکتی به دور از یافته‌های علمی و واقعیت‌های اجتماعی بوده و در پی برقراری عدالت مورد نظر حکومت با مفهومی متفاوت از مفهوم عدالت به معنای واقعی کلمه است.

حال اینکه کدام راهبرد سیاست جنایی در مواجهه با آزادی فردی و حریم خصوصی افراد متناسب، مطلوب و کارآمد است، یقیناً یک سیاست جنایی با راهبردی پیش‌رونده که شامل سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر است به لحاظ رویکردی مداخله‌جویانه نمی‌تواند مطلوب تلقی گردد. یک سیاست جنایی با راهبردی پس‌رونده که صرفاً شامل سیاست جنایی لیبرالیسم است، به لحاظ جایگاه ارزشمند «آزادی»، مداخله‌ای حداقلی دارد که با زندگی باز و

متکثر امروزی تناسب دارد. این سیاست جنایی حداقل محور و کمینه خواه کمابیش در هر سه نحله فکری خود، بر خلاف سایر راهبردهای سیاست جنایی، بین حقوق «هست مدار» و «باید مدار» تفکیک قائل شده و «حق متفاوت بودن و چگونه زیستن» را در ذیل حقوق «باید مدار» قرار داده و ضمن به رسمیت شناختن چنین حقی، اخلاق بردباری و تسامح را در عرصه زندگی اجتماعی توصیه می کند؛ پس سیاست جنایی با چنین راهبردی، در مقایسه با سایر سیاست های جنایی، از پس روی بیشتری برخوردار است و بی تردید با فضای آزادی محورانه حقوق مدنی-سیاسی سازگاری بیشتری دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ORCID

Jahanbakhsh Harati



<http://orcid.org/0000-0002-8236-2210>

Mehrdad Rayijian Asli



<http://orcid.org/0000-0003-0693-1888>

## منابع

### الف. فارسی

- آرنت، هانا. (۱۳۹۷). *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ هشتم، انتشارات نشر ثالث.
- آلن، وود. (۱۳۸۵). «اخلاق از منظر هگل»، مترجم: مهدی سلطانی گازار، *فصلنامه علامه*، شماره دوازدهم.
- آنسل، مارک. (۱۳۹۵). *دفاع اجتماعی*، مترجمان: محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ پنجم، انتشارات گنج دانش.
- احمدوند، شجاع. (۱۳۸۶). «فلسفه سیاسی هگل و مدرنیته»، *پژوهش حقوق و سیاست*، سال نهم، شماره بیست و سوم.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۶). *لیبرالیسم و محافظه کاری (تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم)*، چاپ پانزدهم، نشر نی.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۹۶). *جامعه باز و دشمنان آن*، جلد چهارم، مترجم: عزت الله فولادوند، چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی.
- توسلی رکن آبادی، مجید و شجاعیان، محمد. (۱۳۹۲). «نظریه عدالت سندل و چندفرهنگ گرایی»، *مجله علمی-پژوهشی مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، سال چهارم، شماره پنجاه و چهارم.
- جهانیان، ناصر. (۱۳۸۹). «نظریه جامع عدالت»، *فصلنامه علمی-پژوهشی فلسفه دین*، شماره ششم.
- حسینی، سیدمحمد. (۱۳۸۰). «نظام هنجاری در سیاست جنایی اسلام»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره پنجاه و یکم.
- دلما-مارتی، می‌ری. (۱۳۹۴). *نظام های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، انتشارات میزان.

- رالز، جان. (۱۳۹۱). *عدالت و انصاف و تصمیم‌گیری عقلانی*، مترجم: مصطفی ملکیان، چاپ سوم، تهران، نگاه معاصر.
- رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۸۱). «تیین استراتژی عقب‌نشینی یا تحدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره چهل و یکم.
- رستمی، هادی و تقی‌پور، علیرضا. (۱۳۹۴). «توجیه کیفر در سامانه عدالت به مثابه انصاف»، *مجله علمی-پژوهشی آموزه‌های حقوق کیفری*، شماره نهم.
- رستمی، هادی. (۱۳۹۵). «تقابل وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی فایده‌محور در توجیه کیفر»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی (۱۴).
- عربی، سیدهادی. (۱۳۹۴). «عدالت در اندیشه فایده‌گرایان»، *فصلنامه علمی-پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی*، شماره هشتاد و چهارم.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد. (۱۳۸۱). «نظریات اخلاقی در آینه حقوق»، *فصلنامه نامه مفید*، شماره بیست و نهم.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۵). *فلسفه حقوق*، جلد سوم، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار.
- لازرژی، کرسیتین. (۱۳۹۲). *درآمدی بر سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، نشر میزان.
- میرخلیلی، سیدمحمد. (۱۳۹۴). «مبانی و راهبردهای سیاست جنایی اسلام»، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی*، دوره دوم، شماره دوم.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۰). *سیاست جنایی عمل‌گرا-عوام‌گرا*، تقریرات درس سیاست جنایی دوره دکتری دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال نخست ۹۰-۸۹، ویراست ششم توسط شهرام ابراهیمی.
- یون، مین‌وو. (۱۳۹۰). «درآمدی بر سیاست جنایی توتالیترا، جرم و مجازات در کره شمالی با تأکید بر نقش پلیس»، مترجم: حسین غلامی، *فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات پیشگیری از جرم*، شماره نوزدهم.

ب. انگلیسی

- Feinbrg, Joel. (1984). *The moral limits of criminal law: harm to others*, Vol. 1. Oxford: University press.
- Hume David. (1975). *An Inquiry concerning human Understanding and the principles of Morals*, edited by L.A. selby - Bigge, revised by P. Nidditch, The clarendon Press.
- Rawls, John. (1999). *A Theory of Justice*, Oxford, Oxford University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی